

بررسی سیر آراء و اندیشه‌های مربوط به مفهوم کودکی در ایران باستان

مجید خاری آرانی^۱، اکبر رهنما^۲

چکیده

اخلاقی و اخذ اصول فکری آموزش میدید بلکه علوم مدنی و دانش زندگی عملی را نیز فرامیگرفت. هدف از آموزش و پرورش در ایران باستان این بود که کودک را معتقد به خدا و متدین بار بیاورند و او را دارای اخلاق نیکو سازند و به او پیشه و هنر بیاموزند و به بهداشت تن متوجه و مأمور نمایند. به هر حال با عنایت به شواهد بر جای مانده از دوران باستان، میتوان اذعان داشت که در ایران باستان عوامل اولیه تعلیم و تربیت عبارتند از: طبیعت و وضع جغرافیایی کشور، آراء و عقایدی که آریاییها با خود آورده بودند و زرتشت آنها را پیراسته و اصلاح کرده بود؛ بعبارتی نقش دین در روند آموزش و دولت و نقش ویژه آن در پرورش دادن متعلمین برجسته است.

کلیدواژگان

ایران باستان، کودک، تعلیم و تربیت، مقاصد تربیت.

مقدمه

نگاهی به ایران باستان و تمدنهای کهن ایران این نکته را مسلم میدارد که پشتوانه و سرمایه مدنیت و اداره مملکت و جنبه‌های دیگر آن از معنوبتی اصیل و قوانین منظم و مدیریتی سنجیده نشئت گرفته بود. امر تداوم تمدن را میتوان از مبانی و اصولی دانست که سطحی و زودگذر نباشند، اصالت و ویژگیهای برگزیده داشته باشند و بتوانند بنای تمدن را بر ستونهای محکمی بنا نهند. نگرش دین زرتشتی به انسان و هدایت و تربیت او، مهمترین اصل در بنیان و شکلگیری تعلیم و تربیت در ایران باستان بوده و از آنجا که ریشه تمدن در زمینه تعلیم و تربیت بارور میگردد، میتوان ستونهای این بنا را

نوشتار حاضر به بررسی آراء و اندیشه‌های مربوط به مفهوم کودکی در ایران باستان میپردازد. روش مورد استفاده در این پژوهش، تحلیل اسنادی بوده و در این جهت کلیه منابع و مراجع موجود و مرتبط با آراء و اندیشه‌هایی که مفهوم کودک در ایران باستان را بیان نموده، مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهشی نشان میدهد در طی قرون و اعصار متمدنی سازمان تعلیم و تربیت یکسان نبوده و به فراخور زمان، فضاهای آموزشی در دورانه‌های مختلف، متفاوت بوده‌اند. لیکن در بخش اعظم این مدت، خانواده، آتشکده و آموزشگاه درباری به پرورش اطفال و نوجوانان میپرداختند که البته در برخی قرون، دبستان و دانشگاه نیز بدان افزوده شده است. بگواهی تاریخ، ایرانیان از دیرباز برای خرد و دانش ارزش زیادی قائل بوده‌اند تا آنجاکه در ادعیه‌یی که از آن زمانها بجای مانده است، از خداوند خواسته شده که به آنها دانش و بینش عطا فرماید. در آموزه‌های زرتشت، یکی از راههای رسیدن به بهشت موعود، «کوشش و کمک به تعلیم و تربیت نوع بشر» معرفی شده، چرا که به نیروی دانش، شر و ستم، این دو آثار جهل، از جهان رخت برمیبندد. در ایران باستان، تعلیم و تربیت انقطاع نمیپذیرد و از کودکی تا پیری زمان آموختن است. آموزش برای زندگی است؛ یعنی علم و عمل توأم است و سراسر زندگی فرد و فعالیت‌های او را دربرمیگیرد. در این نظام تربیتی فرد نه تنها برای کسب علوم، فضایل

۱. دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شاهد (نویسنده مسئول)؛

khari322_m@yahoo.com

۲. دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شاهد؛

rahnama_akbar43@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۵ تاریخ تأیید: ۹۷/۱۰/۱۰

در اصول و معارف دین زرتشتی جستجو کرد.

در ارتباط با دین و ایدئولوژی و اعتقادات ایران باستان که عامل بارزی بشمار میرفت، تاریخ ماد به دو دوره متفاوت تقسیم میشود: یکی قبل از قرن هفتم و دیگری از آغاز آن قرن به بعد. داوری ما درباره هزاره اول قبل از میلاد، از روی متون آشوری و تصاویر و نامهای خاص است. در این مورد متون آشوری بسیار محدود است و چند بار از خدایان ماننا و غیره یاد شده و بخصوص از ربودن خدایان مزبور یعنی بتها سخن گفته شده است.

چگونگی اعمال روشهای تربیتی ما را به اهداف مختلفی که از تربیت انسان مدنظر بوده میرساند و این اهداف، نگرش آیین زرتشت را به انسان و جنبه‌های مختلف وجودی او محقق میسازد. در نهایت به این نکته رهنمون میشود که عملکردهای آموزشی در چه ابعادی باید پیاده شود و کدام ویژگیهای انسان را باید مد نظر داشته باشد.

از اینرو دین و دولت دو پایه اساسی برای تعیین اصول و خط مشی و روشهای تعلیم و تربیت هستند. توجهی که دین زرتشتی به امر آموزش و پرورش نموده است، تمام جزئیات زندگی را از لحظه قبل از تولد تا زمان مرگ، در جهت باروری اندیشه معنویت و اخلاق در نظر دارد و اهمیتی که خانواده در شکوفایی سرشت ذاتی و اکتسابی و استعدادهای افراد دارد و مقامی که برای زنان تعیین شده تا در قبال آن وظایف خود را انجام دهند و بسی مسائل دیگر، در این راستا میگنجد.

از اهمیت نقشی که آموزگاران در ایجاد دانش و ملکات افراد دارند میتوان تقدس این حرفه و وظیفه الهی را دریافت و اینکه کارگزاران و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت چه کسانی و دارای چه خصوصیات باید باشند و هر کس شایستگی احراز این مقام را ندارد بلکه با گذراندن مراحل و داشتن ویژگیهایی خاص میتواند به این مقام نائل شود.

دیگر اینکه اهدافی که دولتها در راستای اداره مملکت یا حفظ ویژگیهای قومی و ملی در نظر داشته و دارند، یا توجه خاص نسبت به اداره‌کننده مملکت از جهت تأییدات

الهی برای اجرای مقاصد تمدنی، میتواند عواملی باشد که ویژگیهای اصولی تعیین خط مشی تعلیم و تربیت را محقق سازد.

نوشتار حاضر با هدف پاسخگویی به این پرسش است که کودک در دوران باستانی ایران چگونه تعریف میشده و مقاصد تربیتی، آموزگاران و نحوه تدریس و مواد درسی در این دوران چگونه بوده است؟ و میکوشد تا کودک را در ابعاد تربیتی در دوران باستان مورد بررسی قرار دهد.

پیشینه پژوهش

برخی از پژوهشهای داخلی در راستای تحقیق حاضر عبارتند از: پژوهش میری و جلالی (۱۳۹۵) با عنوان «جلوه‌های کودک و کودکی در متون پهلوی و هنر ایران ساسانی» که بیانگر اینست که حضور کودکان را میتوان در قالب سه گروه کودکان خاندان سلطنتی، کودکان شهروندان عادی جامعه و کودکان اساطیری بررسی کرد و آنچه در متون پهلوی آمده است اغلب بر مبانی تعلیم و تربیت و آموزش کودکان تأکید دارد. اجاق و واعظ شهرستانی (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «تعلیم و تربیت در ایران باستان» به وجود خط و کتابت از زمان مادها اشاره میکنند و بیان میدارند که در زمان هخامنشیان دانشکده آموزش عالی برای آموختن علوم نظری و عملی در ایران تأسیس شده است. سجادیه و آزادمنش (۱۳۹۵) در مقاله‌یی با عنوان «زیرساخت مفهومی دوران کودکی در تطور تاریخ بسوی مفهوم‌پردازی اسلامی از کودکی» سیر تاریخی تکوین مسئله کودکی در چهار مقطع دوره باستان، قرون میانه، رنسانس و معاصر را آن هم نه در ایران بلکه در غرب- مورد بررسی قرار میدهند و دوران کودکی را وابسته به مفهوم بزرگسالی میدانند. از آنجا که تاکنون تحقیق و پژوهشی جامع درباره مفهوم کودکی، آن هم در دوران باستان ایران صورت نگرفته است، در تحقیق حاضر ابتدا به بررسی مقاصد تربیتی در دوره‌های پنجگانه ایران باستان (ماد، هخامنشی، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان) پرداخته شده و سپس مراحل آموزش از نظر

آموزشگاه، آموزگاران و نحوه آموزش مورد بررسی قرار گرفته است.

روش تحقیق

در نوشتار حاضر از روش اسنادی استفاده شده که پژوهشی مبتنی بر شواهد برگرفته از مطالعه اسناد همچون آرشیوها یا آمار رسمی است (مجدفر، ۱۳۸۲: ۲۷۶). در این روش منابع اصلی مورد استفاده، کتب و مدارک منثور و منظومی است که از دوره‌های گذشته بجای مانده و بنازگی از اسلاید، فیلم و سایر تکنولوژیهای ضبط وقایع تاریخی نیز در این راستا بهره گرفته میشود. اسنادی که در پژوهش اسنادی مورد استفاده قرار میگیرند عمدتاً شامل اطلاعات و نتایجی هستند که توسط نویسندگان و پژوهشگران قبلی در حوزه مورد بحث فراهم گردیده‌اند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۷۲۶). ابزار پژوهش نیز شامل برگه‌های فیش‌برداری است و داده‌ها نیز در راستای هدف پژوهش با استفاده از شیوه تحلیل کیفی، جمع‌آوری، طبقه‌بندی و تحلیل شده است.

سؤالات پژوهش

۱. تربیت کودک در دوره ایران باستان چگونه بوده است؟
۲. نقش آموزگاران و نهادهای آموزشی در تربیت کودکان در این دوران چه بوده است؟

یافته‌های پژوهش

برای پاسخگویی به سؤالات تحقیق سعی شده با تقسیم ایران باستان به پنج دوره مادها (آغاز قرن هشتم ق.م - ۵۵۰ ق.م)، هخامنشیان (۵۵۹ ق.م - ۳۳۰ ق.م)، سلوکیان (۳۳۰ ق.م - ۱۲۹ ق.م)، اشکانیان (۲۵۶ ق.م - ۲۲۴ م) و ساسانیان (۲۲۴ م - ۶۵۲ م)، آراء تربیتی مربوط به دوران کودکی در هر کدام مورد کنکاش قرار گیرد.

تاریخ تربیت مادها

تاریخ تربیت مادها به دو دوره قابل تقسیم است که

نقطه عطف در زمینه تربیت برای آنها بشمار میرود:

۱. از ابتدا تا هنگام تبعید دیاکو
۲. از پادشاهی خشتریه تا انقراض مادها بدست کوروش

کانون تربیتی مادها

در پایان دوره ادغام مهاجران و بومیان، آریاییها و بومیان با هم آمیختگی پیدا کردند، جامعه شکل گرفت و نهادهای جامعه منسجم شدند و کم‌کم دارای هویت گردیدند. هویت داشتن در جامعه کار هدفمندی را میطلبد. پس از انسجام کلی جامعه، آموزشگاهها پدید آمدند و آموزگاران به انتقال فرهنگ پرداختند، اما وضعیت آموزشگاهها و آموزگاران در این دوره مبهم است (تکمیل، ۱۳۸۲: ۳۴).

در خانواده بعنوان اولین واحد تشکیلات اجتماعی، پدر و مادر اولین آموزگار فرزندان هستند. پدر، بزرگتر خانواده، صاحب اقتدار، معلم دینی اطفال، اجراکننده مراسم مذهبی و سرمشق افراد خانواده بوده است. مراقبت آتشگاه خاندان نیز پیوسته با او بوده که خاموش نشود (هرودوت، ۱۳۸۵: ۷۵). مادر نیز بعنوان کدبانو نقش خود را داشته و در صورت فقدان او این نقش را سایر زنان خانه انجام میدادند. مادران در انتقال فرهنگ گذشته و بارور کردن فرزندان برای آینده مسئولیت زیادی داشتند و در غیبت آنان، دیگر زنان خانه (عمه/ خاله) این مهم را بر عهده می‌گرفتند (تکمیل، ۱۳۸۲: ۳۷).

مادها از کودکی اسب‌سواری، تیراندازی و قیچاق زدن را به فرزندان می‌آموختند. نتیجه و تأثیر چنین تربیتی را میتوان آنجا مشاهده کرد که قدرت آشور را در هم شکستند (بیژنی، ۱۳۵۰: ۱۲۳). مهارت آنها در شمشیرزنی آنان را به مادهای وحشت‌انداز معروف کرده بود.

برای ایرانیان بخصوص آنهایی که تحت تعلیمات زرتشت بودند، کودک یعنی روشنی خانه، و توجه به او از بطن مادر شروع میشد و تا هفت سالگی نزد مادر میماند. کودکان را تا سن پنج سالگی نزد پدر نمیبردند و تا هفت سالگی از هر نوع مجازات معاف بودند. هر سال زادروزش



را جشن می‌گرفتند و برایش درختی مینشانند. از هفت سالگی که اندک‌اندک تمیز عقلی فرا میرسد در تعلیم او میکوشیدند و به فراگرفتن درسهای مختلف وادارش میکردند (حکمت، ۱۳۵۰: ۴۷).

کودکان ماد چه می‌آموختند؟

کودکان اعم از پسر یا دختر، آموزشهای خاصی را فرامی‌گرفتند. بنیان اصلی آموزشها، دینی بود و سپس اصول اولیه آموزشهای همگانی ارائه می‌گردید. کودکان تا هفت سال در آموزش پیش‌دستانی باید قطعاتی از *اوستا* را حفظ میکردند - بخصوص گاتها و گاهان را که اصیل بودند- و از عهده نظافت خود برمی‌آمدند و راه رفت و آمد به آموزشگاه را می‌یافتند (تکمیل، ۱۳۸۲: ۳۷). از هفت سالگی به بعد امکان پرورش بدن و تربیت شخصیت آغاز میشد و تا پانزده - شانزده سالگی ادامه می‌یافت. از این به بعد تا بیست و چهار سالگی جوان باید برای حرفه و شغل ساخته میشد. بنابراین خانواده‌ها کودکان خود را برای آموزشهای بیشتر و تخصصیتر سیاسی، نظامی، ورزشی و حرفه‌های مختلف آماده میکردند.

آموزگاران و آموزشگاههای ماد

مغها و استادان حرفه‌های مختلف و پدر و مادر اولین آموزگاران کودک بودند و در آغاز آموزشهای دینی را شروع میکردند. «مغها آموزه‌های دینی را به همه می‌آموختند». مکان آموزشگاهها، درون مراکز دینی بود. «مراکز دینی نخست برای آموزش دینی استفاده میشد، ولی بزرگ‌زادگان و کودکان خانواده‌های مرفه و همچنین برخی گروههای میانه نیز در این آموزشگاهها درس می‌آموختند».

در کتاب *تاریخ مدارس ایران* آمده است: «به احتمال زیاد آموزش در انحصار مغان بود و محل آن در مراکز دینی و گاه محلهایی در حوالی مراکز اداری و حکومتی جای داشت اما این آموزش در حد تیره و عشیره بوده است» (سلطان‌زاده، ۱۳۶۴: ۱۲).

آموزش دینی مادها

دین زرتشت بر مبنای تقابل نور با تاریکی و خیر با بدی، نقطه عطفی در تاریخ مذهبی ایرانیان است. در تعلیمات زرتشت، شادی، اهورایی و گریه و اندوه، اهریمنی دانسته شده و به راستگویی و درست‌کرداری ارج نهاده میشود؛ دزدی و تجاوز به حقوق مردم و آنچه مردم را به تباهی بکشاند مورد نکوهش است. در دین زرتشت آموزش را باید با پرورش جان پیوند داد و به کودکان فرمانبردای از والدین و سپاسگزاری از نیک روشن را آموخت؛ چنانکه میگوید: «دانش آموختن بهترین عبادت و خرد بهترین ثروت است» (بیژنی، ۱۳۵۰: ۱۳۵).

در جامعه طبقاتی دوران باستان، طبقه روحانیون بسیار قدرتمند بودند و عملاً رهبری و قانونگذاری را بر عهده داشتند. «در این جامعه سنتی که روحانی بزرگ، مجمع ریش‌سفیدان را رهبری میکرد، رسم بر این بود که همه افراد قوانین پذیرفته شده را گردن نهند» (بویس، ۱۳۷۵: ۱۴/۳). اعتقادات دینی چنین مردمی به اهوره‌ها (Ahura) و دئوها (Daiwa) بوده است.

برنامه‌های آموزشی ماد

هم دختران و هم پسران از آموزشهای یکسانی برخوردار بودند. دختران هنگامی که به سن ازدواج میرسیدند ازدواج میکردند و پسران به شکار، رزم یا صنعت و پیشه روی می‌آوردند و باید در این راستا آموزش میدیدند و از اینرو نزد استادان به شاگردی می‌پرداختند (همان: ۳۸۴).

وسیله تربیت و آموزش نورستگان در هنرها و صنایع بیگمان شاگردی نزد استادان بوده است و مدارکی در مورد وجود آموزشگاههای ویژه برای تربیت هنرها و حرفه‌های مختلف در دست نیست.

در دوران مادها آموزش دینی بخش عمده‌یی از آموزش کودکان را دربرمیگرفت. اما توجه به پیشه‌های مختلف نیز باعث پیشرفت در صنایع و هنرهای مورد نیاز آن زمان شده بود. آموزش دینی همه اقشار جامعه را

دربرمیگرفت و آموزش پیشه‌های مختلف بر اساس توان طبقه و نیاز جامعه بود. شاگردی کردن فرزندان نزد پدران یا استادان فن، بنیان آموزش دادن پیشه‌ها بوده است (بیژنی، ۱۳۵۰: ۱۳۲).

مقاصد تربیتی هخامنشیان^(۱)

هخامنشیان با وجود اینکه سرزمین گسترده‌یی داشتند باید سیاست خاصی را در پیش می‌گرفتند تا بتوانند در اداره کشور موفق باشند. این سرزمین گسترده محتاج جنگاوران و سلحشوران زبردست و باهوش بود و برای مسائل مالی نیاز به کسانی داشت تا منافع امپراتوری را در نظر گرفته و در سراسر سرزمین از جمع‌آوری مالیات گرفته تا ارتباط با ملل گوناگون را زیر نظر داشته باشند. از نظر قضایی نیز به قضات عادل و کاردان نیاز داشت. برای رسیدگی به امور همه سرزمینها نیازمند راههای متعدد، تأسیسات، پلها و دیگر ساختارهای زیربنایی بود. در نتیجه باید سیستم تربیتی منظمی را برای پرورش کودکان و نوجوانان در نظر می‌گرفتند تا هم برای آینده امپراتوری افرادی خیره را پرورش دهند و هم عوامل تربیتیش را بگونه‌یی بار آورد که بر همسایگان تأثیرگذار باشند (همان: ۱۷۰).

مراحل تربیتی در دوره هخامنشیان

مراحل تربیت کودکان در این دوره از هفت سالگی شروع میشد و تا بیست و چهار سالگی ادامه داشت. اولین مرحله تربیت بعهده خانه و خانواده یعنی مادر بود که شامل آموختنیهای مذهبی و آداب اولیه زندگی میشد. مرحله دوم از هفت سالگی شروع شده و تا بلوغ ادامه داشت که در این مرحله آموزشها متوجه پرورش شخصیت و عقل کودک بود. علاوه بر آن، تربیت بدنی و ورزشهای گوناگون (سواری و تیراندازی) نیز در زمره آموزشها قرار داشت. سومین مرحله از شانزده تا بیست و چهار سالگی بود که شامل فراگیری تعلیمات خاص در امور کشورداری، تیراندازی، شکار، ساختن ادوات مختلف، درختکاری،

کشت و کار و ... بود.

این مراحل همه کسانی را که تحت تعلیم قرار می‌گرفتند، حتی برای فرزندان نجبا، بزرگان و شاهزادگان، دربرمیگرفت. پسران داریوش دوم ظاهراً نه تنها آموزش نظامی و سپاهیگری می‌آموختند بلکه فلسفه مغان را نیز می‌آموختند؛ این بدان معناست که این دو شاهزاده نه تنها در موضوعات آیینی آموزش دیده بودند بلکه بخش قابل‌ملاحظه‌یی از *اوستا* را بخاطر سپرده و با آیین برگزاری برخی مراسم آشنا بودند (بویس، ۱۳۷۵: ۳/۲۹۷).

کودکان هخامنشی چه می‌آموختند؟

در مراحل مختلف تربیت کودکان، نقش مهم را آموزشهای مذهبی برعهده داشت. سپس آموزشهای رزمی، شکار، اسب‌سواری و حتی تحمل سرما و گرما و آماده کردن جوانان برای رزم مد نظر بود و سرانجام خواندن و آموختن کردارهای قهرمانی فرا گرفته میشد. گزنفنون میگوید: «پسرها به مدرسه میروند و وقت خود را صرف یاد گرفتن فضیلت عدالت و تقوی میکنند و میگویند که با این هدف به مدرسه آمده‌اند».

او دربارهٔ اینکه هنر نوشتن نیز در برنامه درسی آنها بوده است اظهار میدارد:

هنر نوشتن نقشی در تربیت فرزندان نجبای ایرانی نداشته است. جوانان، خودداری، کف نفس و رعایت اعتدال را بهمراه قناعت در خوردن و آشامیدن می‌آموختند و با کاربرد جنگ‌افزارها آشنا میشدند و چون زرتشتیانی مؤمن ملکه ذهنی ایشان میشد که برای ورزیدگی جسمانی و آمادگی بدنی و زحمت‌کشی و کار کردن بر روی زمین احترام قائل باشند (بویس، ۱۳۷۵: ۳/۳۱۵).

در واقع قسمتی از برنامه‌های آموزشی، ورزشی و نظامی و بخشی مذهبی و اخلاقی بوده است؛ چرا که برای اداره یک امپراتوری بزرگ به تمامی این مهارتها نیاز است. در برنامه درسی علاوه بر سدره بستن و حفظ قطعاتی از *اوستا* (تعلیمات دینی)، خواندن و نوشتن و حساب کردن در شمار مفاد آموزشی قرار داشته است. بنظر میرسد در



میان دروس، اهمیت ریاضیات بیشتر بوده است. مواد سه‌گانه علم‌الاشیاء (شناخت طبیعت)، کشاورزی و درختکاری (تصرف در طبیعت و پرورش آن) بطور نظری و عملی تعلیم داده می‌شد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی، شاگرد در صورت تمایل و دارا بودن استعداد، می‌توانست آموزشهای تخصصی‌تری را فرا بگیرد.

دختران مانند پسران در دوره اول همسان آموزش میدیدند، اما پس از آن ازدواج میکردند و کمتر به تحصیلات بالاتر می‌پرداختند. آنان قسمت اول و آخر روز را برای تحصیل، مناسب میدانستند. بنیاد آموزش بر حافظه بوده و برای تمرین از لوحه‌های چوبی و ذغالی استفاده میکردند. لیکن اوستا را بر پوست گاو مینوشتند و موبدان آن را حفظ میکردند و از شاگردان نیز میخواستند تا آنها هم اوستا را از حفظ بیان کنند و اگر سرپیچی از دستور آموزگاران صورت میگرفت پای تنبیه بمیان می‌آمد اما تا حد امکان این تنبیه بدنی نبود (در تنبیه منافع اجتماعی را ملحوظ میداشتند) بلکه گزنفون میگوید: در عالم کودکانه آنها نیز مانند جهان سالمندان، شکایت و تهمت دیده میشود اما هر موردی رسیدگی میشود و هرگاه متهم خطاکار باشد مجازات میگردد. آنچه در نظام تعلیم و تربیت این دوره مشاهده میشود، پرورش راستی و نیکی است تا جامعه سالم و صحیحی داشته باشند (تکمیل، ۱۳۸۲: ۴۱).

آموزگاران هخامنشی

آموزگار با نام «ایثراپایتی» (AethraPaiti) یا «آذرید» (بمعنای دانشمند) نامیده میشود. در این دوره بدلیل دگرگونی‌هایی که در جامعه پدید آمده بود، آموزگاران جدید نیز مسئولیت آموزش و پرورش کودکان را بر عهده داشتند. آنان پس از پدر و مادر، یعنی پرورش‌دهندگان اولیه کودک، داری احترام بودند. در گذشته آموزگاران همان مغان بودند، اما این آموزگاران جدید نیز در کنار آنها در جامعه رشد کردند. آموزگاران دینی که همان مغان بودند «پوریوتکیشان»، «هیریدان»، آتروان (AthraVan) یا

«اندرزپتان» (Andarzpatan) نامیده میشدند و زرتشت بعنوان آموزگار اندیشه راستی شناخته میشد. آموزگاران باید از میان مردانی سالمند، خوش‌کردار، بدور از هواهای مادی، قانع، صبور، پاکیزه و دارای قدرت پرورشی انتخاب میشدند (همان: ۴۰).

دانش‌آموزان ضمن حفظ حرمت آموزگار از حضور و راهنماییهای او بهره میبردند و استاد و شاگرد نسبت به هم بسیار صمیمی بودند و مراقبت استاد نسبت به محصل، پدران بود.

آموزگاران پیش از تدریس موظف به مطالعه دروس و متونی بودند که باید تدریس میکردند. در حقیقت شرط تبحر آموزگاران، دانش‌جویی آنها بود و کوتاهی در این امر گناه محسوب میشد؛ «ای زرتشت مقدس، کسی را معلم روحانی بخوان که تمام شب مطالعه کند و از خردمندان درس بیاموزد تا از تشویش خاطر فارغ شود» (حکمت، ۱۳۵۰: ۱۰۴). این راهنمایان زندگی احترام به خانواده، کشور و همکاری با دیگران را به شاگردان می‌آموختند. آنان با نقل روایتهای اخلاقی و شرح حال بزرگان و داستانهای ملی و میهنی، کودکان را با ارزشهای میهنی و عالی پرورش میدادند.

آموزشگاههای هخامنشی

در دوره هخامنشیان آموزشگاهها گسترش یافت و عمومیت شد. تا پیش از این، آموزشگاهها در اختیار طبقه ممتاز و برخی افراد گروههای میانه بود، اما گسترش مدارس باعث شد عده بیشتری از تعلیمات عمومی بهره بگیرند. آموزشگاهها مانند گذشته فقط درون مراکز دینی واقع نبود بلکه محل خاصی داشتند. آنها آموزشگاهها و محلهای کسب دانش را دور از اماکن عمومی پر سرو صدا بنا کردند که اغلب در نزدیکی یا همسایگی پرستشگاهها بود. دستهای از آموزشگاهها نیز که به آموزش کودکان اختصاص داشت، درون قصر تأسیس میشد. رسم بر این بود که تمام پسران نجبا و اشراف در دربخانه شاه یعنی دربار تربیت شوند (بویس، ۱۳۷۵: ۳/۳۱۴). این مدرسه‌ها

که خاص گروه‌های بالای جامعه بودند رسم و رسوم و برنامه مخصوص به خود داشتند و سحرخیزی نوجوانان و نظم و اعتدال جزو اصول اولیه اداره این آموزشگاهها بود که در محل کاخ پادشاه یا ارگ دولتی، بدور از رفت و آمد و فریاد خرده‌فروشان، بود تا نظم و برآزندگی محیط طبقات تربیت شده را به هم نریزد.

گزنفون میگوید: این ارگ که مرکز بناهای دولتی است به چهار حوزه تقسیم میشود؛ یک قسمت آن برای کودکان است، دیگری برای نوجوانان، سومی برای ارشدها و آخری خاص افرادی است که زمان خدمت نظامی آنها گذشته است. مطابق قانون، همه دسته‌ها باید در مواقع معین در مکانهای بخصوص حضور یابند؛ کودکان و نونهالان بمحض طلوع آفتاب در محل مقرر حاضر شوند، ارشدان بنا بر قاعده میتوانند هر وقت که دلخواه آنهاست به آنجا بروند مگر در روزهای خاص که باید مانند دیگران حتماً حاضر شوند. بعلاوه، بر عهده جوانان است که شبانگاه در اطراف بناهای دولتی درحالیکه اسلحه خویش را آماده دارند، بخوابند. در رأس هر یک از چهار دسته دوازده رئیس گذاشته‌اند که بدان جهت است که سرزمین پارس دوازده طایفه دارد. سرپرستان کودکان از بین افراد ارشد و صالح انتخاب میشوند تا تربیت و تهذیب اخلاق فرزندان بوجه نیکو تأمین شود. رئیس دستة جوانان را از میان سالمندان بهمین منظور برمیگزینند و درباره خود سالمندان و سران ایشان نیز افرادی به این امید و انتظار منتخب میشوند که آنها را در اجرای تکالیف مقرر خویش و اجرای اوامر پادشاه نیک آماده سازند. بعلاوه، ارشدها هم رئیس خاص خود را دارند که کارشان این است که بر اجرا شدن تام و تمام تکالیف ایشان نظارت نمایند (تکمیل، ۱۳۸۲: ۳۹).

آموزش دینی در دوره هخامنشی

آموزش دینی طفل توسط پدر و مادر آغاز میشود و سپس او را به سرپرستی موبدی وامیگذاشتند. این تربیت

دینی عبارت بود از تعلیم نیایشها، خواندن یشتها، آداب طهارت و مسائلی از این قبیل. سپس در پانزده سالگی آداب سدره بستن را می‌آموخت. در این سن نوجوان عضو کامل جامعه میگردد و مشمول انجام تمام وظایف دینی و اجتماعی میشد (یعنی باید هر روز وظایف دینی خود را بطور کامل انجام میداد). پس از پانزده سالگی باید سه راهنما برمیگزید: نخست، یک نفر هیرید که دائم راهنمای او باشد، دوم یکی از فرشتگان یا ایزدان تا در هنگام سختی از او کمک بطلبد، سوم آنکه باید در میان مردم دوست دانایی برمیگزید تا در مواقع سختی با او مشورت کند (بیژنی، ۱۳۵۰: ۵۴).

هخامنشیان از لحاظ دینی هم تأثیرگذار و هم تأثیرپذیر بودند. تمامی آنچه بعنوان امور دینی به مردم آموخته میشد را مغها آموزش میدادند. همراه با آموزش شریعت همگانی، تمامی اعمال دینی را نیز مغها انجام میدادند؛ چنانکه قربانیها در حضور و همراهی مغها انجام میشد و ایشان خوابگذار و آموزگار کودکان نیز بودند. به هر حال، در تمام امور دینی مغان سمت پیشوایی داشته و بسیار مورد احترام بودند. آموزش دینی همگانیترین آموزش برای همه اقشار جامعه بود.

هخامنشیان و تربیت بدنی جوانان

هرودوت در اینباره میگوید: ایرانیها به فرزندان خود سه چیز می‌آموزند؛ اسب‌سواری، تیراندازی و راستگویی. جوانان ایرانی برای سلامت روح و جسم خود ورزش میکردند و در ضمن ورزش جزئی از برنامه درسی روزانه آنها بود. ورزشهایی همانند شنا، اسب‌سواری، چوگان و ژوبین‌اندازی هم جنبه سلامتی داشت و هم بمنظور تربیت جسمی سربازانی استفاده میشد که قرار بود در میدان جنگ با دشمن بجنگند، شکار کنند و روح قهرمانی را در خود پرورش دهند. تعلیم و تربیت بدنی نزد آنها بطور محسوس شالوده تربیت سپاهی و سلحشوری بود و این امری مهم بشمار میرفت (همان: ۲۱۷).



آموزش زنان در دوره هخامنشی

در دوره هخامنشی زن بدلیل اهمیت مسئولیتی که در دنیا آوردن و پرورش فرزندان بر عهده داشت، مورد توجه بود. در دربار پادشاهان، ملکه دارای حشمت و احترام بود و در میان مردم نیز احترام گذاردن به زن و مادر بشدت رواج داشت. زنان در خانه‌داری و پرورش فرزندان نقش اصلی را داشتند و علاوه بر این، همپای مردان در کشتزار کار میکردند و در ضمن کارهای دستی، بافندگی و ریسندگی و ... را نیز انجام میدادند. زنان طبقات ممتاز در ورزشهای بدنی هم شرکت داشتند. آنان مانند همه اقشار مردم آموزش مذهبی را نیز فرامیگرفتند. هر حرفه‌یی را که مادر بلد بود به دخترش منتقل میکرد؛ مانند ساختن سفال که در تخصص زنان خانواده بود. در هر خانه‌یی، زنان حرفه‌یی ویژه فرامیگرفتند (مانند ریسندگی و بافندگی) و با ساختن دستگاههای کوچک و ابتدایی و کار کردن با آن و انواع دوکها درحد نیازمندیهای همان خانه (مانند آشپزی و خانه‌رویی) انجام وظیفه میکردند. در خانه دختران در کنار مادران خود از انجام کارهای کوچک آغاز میکردند و بمرور پیش از رسیدن به سن ازدواج تمام مراحل کار را فرا میگرفتند و این بطور طبیعی همه دختران خانواده را دربرمیگرفت. آموختن تمامی این هنرها و ظرایف بنا بر سنت و اصل شاگردی بود (تکمیل، ۱۳۸۲: ۱۲۹).

آموزش و پرورش در دوره اسکندر

تغییرات اساسی در نظام آموزش و پرورش این دوره مشاهده نمیشود و نظام آموزشی همانند دوره هخامنشیان بوده است. یونانیان بسیار تلاش کردند تا فرهنگ یونانی را به جامعه ایرانی تحمیل کنند، اما در عمل اینگونه نشد. هرچند تلاش یونانیان در از هم گسیختگی فرهنگی جامعه ایران و تحمیل فرهنگ یونانی بر بخشهایی از جامعه تأثیر کرد اما یادگارهایی از آموزش و منزلت آموزگاران از آن روزگاران باقی مانده است و به دوره اشکانیان و پس از آن انتقال یافت (همان: ۴۷). دوره اسکندر و سلوکیان «دوره فترت»^(۲) ایران بشمار می‌آید.

در مقوله زبان باید اظهار داشت که زبان یونانی در میان افراد مرفه جامعه آثار برجای گذاشت، بسیاری از شاهان و امیران ایرانی به زبان یونانی سخن میگفتند، اما کل جامعه همواره فرهنگ ایرانی را نگاه داشتند. نهادهای علمی و آموزشی، پرستشگاهها و آتشکده‌ها آسیب فراوان دیدند و از تدریس و تعلیم جلوگیری شد. اما در بطن جامعه، جوشش فرهنگی برخاسته‌یی را نظم داد که درنهایت استقلال تاریخی ایران را هدف قرار داده بود (همان: ۱۵۲).

مقاصد تربیتی سلوکیان

روش سلوکیان ادامه روش اسکندر بود که آنها نیز روش هخامنشیان را در پیش داشتند، اما همانطور که گفته شد این دوران فترت بود. سلوکیان میراث‌خوار اسکندر بودند و بر سرزمینی حکومت میکردند که از شرق تا غرب گستردگی داشت و ملل مختلفی را شامل میشد. اداره این کشور احتیاج به جنگاوران، پادگانهای نظامی، مأموران مالیاتی ماهر و قضات وارد داشت. برای رسیدگی به امور این سرزمین راهها ساخته شد و ارتباطات تا چین پیش رفت. این سرزمین تحت هجوم فرهنگ یونانی - هلنی توانست فرهنگ خود را حفظ کند و در نتیجه برای تربیت و پرورش فرزندان باید روشهایی اتخاذ میشد که این آتش زیر خاکستر همچنان روشن بماند تا در دوره‌های بعدی بتواند گرمادهنده و روشنی‌بخش باشد.

وضعیت آموزش و پرورش در دوران سلوکیان

با سلطه مقدونیان بر ایران، شکوفایی فرهنگ گذشته ایران از میان رفت و آموزش و پرورش دچار سکون و توقف گشت؛ بسیاری از آتشکده‌ها و آموزشگاهها ویران شدند و از تعلیم موبدان و هیربدان جلوگیری شد (تکمیل، ۱۳۸۲: ۴۷). شاهان سلوکی سعی در ویران کردن رسوم تربیتی و آداب اجتماعی و سنن ایرانیان کردند و کوششهای ایشان در بخشهایی از جامعه نیز مؤثر افتاد، اما یادگارهایی از آموزش و منزلت آموزگاران آن روزگار باقی ماند و به دوره

اشکانیان و پس از آن انتقال یافت. میتوان گفت از این زمان تا زمان ساسانیان وضع مدارس و آموزشگاهها کمابیش همچون دوران هخامنشیان بود؛ البته در این روند سعی و تلاش مردم و آموزگاران برای حفظ و احیای این سنن قابل توجه است. با سلطه مقدونیان بازار آموزش و پرورش در مقایسه با گذشته از رونق افتاد، ولی ایرانیان با وجود فشار و تسلط بیگانگان از آن چشم نپوشیدند و معلمان بزرگترین حافظ فرهنگ و معنویات ما در این دوره بودند (حکمت، ۱۳۵۰: ۳۷۳).

تربیت دینی در عهد سلوکیان

دین سلوکیان آمیزه‌یی از ادیان مختلف و آیینهای یونانی و دیگر آیینها بود. یونانیان با سلطه بر شاهنشاهی هخامنشی میخواستند فرهنگ یونانی‌مآبی را در سرزمینی که نسلهای متمادی حاکمان بلامنازع آن ایرانیان و کیش شناخته در آن، کیش ایرانیان بود، مستقر سازند. اعتقاد به اهورامزدا و میترا و آناهیتا در بین مردم رواج داشت. کیش زرتشتی در مقابل آیینهایی که میخواستند تسلط و رونق پیدا کنند، همواره مقاومت کرد. مغان در برابر خواسته‌های اسکندر سرسختانه مقاومت کردند و طبیعی است که تاریخ‌نویسان یونانی نیز از ثبت این مقاومت ابا کرده باشند. بیزاری مغان از همکاری با اسکندر میتواند در توجیه این نکته باشد که چرا وقایع‌نویسان همراه اسکندر چنین ناچیز و بیمقدار از آن نام میبردند (بویس، ۱۳۷۵: ۱۵/۳). این سرسختی باعث هلاکت بسیاری از مغان شد. مغان برای حفظ ارزشهای دینی جامعه با توجه به پافشاری که برای از میان بردن آموزشگاهها و آتشکده‌ها میشد، آموزش دینی را در میان مردم و کودکان ادامه دادند، آموزشی که بصورت تکلیفهای مذهبی و سنن تربیتی در میان عموم مردم و کودکان ماندگار شد. البته توجه به خدایان و آیینهای خاص نیز در این دوره مشاهده میشود (حکمت، ۱۳۵۰: ۴۳۲).

مقاصد تربیتی اشکانیان

مقاصد تربیتی اشکانیان شباهتهایی به دوره پس از

خود داشته است. آموزش و پرورش در دوره پارتیان به آموزش و پرورش دوره ساسانیان شبیه بوده است. اشکانیان مردمی جنگجو و رزمنده بودند و برای رهایی از قید سلوکیان بسیار جنگیدند و سخت نبرد کردند. بنابراین احتیاج داشتند بسیار ورزیده باشند. قسمت عمده تربیت کودکان در دوره کیانی و مادی و هخامنشی و اشکانی تربیت بدنی و ورزشهای جنگی بوده است و از کوچکی فنون جنگی و بکارگیری سلاحهای گوناگون را به آنان تعلیم میدادند (بیژنی، ۱۳۵۰: ۷۵). پس، سواری و بکار بردن اسلحه و انجام شکار بسیار مهم بوده و چون اشکانیان مردمانی کشاورز و باغدار بودند، تربیت افراد ماهر برای کار در مزرعه و باغات نیز مورد توجه بود. هنرهای دستی مانند سفالگری، فلزکاری و کار بر روی سنگهای تزئینی نیز مورد توجه بوده و در بسیاری از امور مانند پارچه‌بافی یا دیگر هنرهای ظریف نیز زنان سهم بسزایی داشتند. در معماری نیز که در دوره اشکانیان بسیار پیشرفت کرد، به استادکار ماهر احتیاج بود. با توجه به کثرت مشاغل، به کار و تلاش فراوان نیاز بود تا این حرفه‌ها آموخته شوند و اشکانیان بتوانند دولتی مستقل را بنیاد نهند که تحت سلطه غیرایرانی نباشد بلکه مستقل و ایرانی باشد. برای این منظور نبردهای بسیار کردند و شیوه‌های این نبردها را در متن آموزش و پرورش خود گنجاندند که آن را میتوان در مطالب درسی کودکان نیز مشاهده نمود (کالج، ۱۳۵۷: ۶۱).

مراحل تربیتی در عصر اشکانیان

در این دوره، احساس بیداری فرهنگی ایرانیان و سختگیری و مشکلاتی که در دوره‌های قبل برای آموزشگاهها پیش آمده بود، باعث شد خانواده نقش مهمتری در آموزش بعهده بگیرد و در نگرهبانی ارزشهای ملی و مذهبی از خود تواناییهایی را نشان بدهد. آموزش و پرورش این دوره شبیه دوره ساسانیان بود و از روی شباهتهای آن میتوان مراحل تربیتی کودکان را بصورت تعلیمات همگانی و مذهبی تا پانزده سالگی دانست. تا



دوازده سالگی تعلیمات عمومی بود که همه اینها پیش از فراگیری و تمرین تعلیمات مذهبی، سواری و برخی مهارت‌های اولیه بوده است. از دوازده سالگی به بعد آموزش و نوشتن شروع می‌شده تا پانزده سالگی. در میان این آموزشها، تربیت بدنی، تعلیمات مذهبی، نوشتن و نگارش بسیار مهم بوده است. برای کودکان نجبا و شاهزادگان نیز مسائل مربوط به سیاست و مملکتداری تدریس می‌شده است.

کودکان اشکانی چه می‌آموختند؟

در این دوره آموزش کودکان همچنان بصورت شفاهی بود و تعلیمات مذهبی، تربیت بدنی و تمرینات مختلف از سنین پایین شروع می‌شد و به حافظه سپردن یشتها، یسنا و وندیداد در سنین بالاتر از هفت سالگی، نوشتن، سواری و مهارت‌های خاص از جمله ستاره‌شناسی و نجوم آموزش داده می‌شد (حکمت، ۱۳۵۰: ۴۲۵). اما در آموزش بیش از همه به تربیت بدنی و آموزش نظامی توجه داشتند. ورزش بدنی و تربیت نظامی بحدی در میان اشکانیان متداول بود که در دنیای آنها معنی یک مرد پارتی مترادف با مرد جنگی بود (بیژنی، ۱۳۵۰: ۷۵).

آموزگارانشکانی

در دوره سلوکیان برای یونانی کردن آداب و رسوم و ارزشهای تربیتی تلاش گسترده‌یی بعمل آمد، اما اشکانیان که برضد سلوکیان قیام کردند، کوشیدند سنتهای پیشین آموزش و پرورش ایران را احیا کنند و در این راه به آموزگاران آزادی عمل دادند و ایشان را بسیار تکریم نمودند و با احترام به موبدان و معلمان و فراهم آوردن شرایط علمی و فرهنگ دوستی و دادن آزادی عمل برای تعلیم و تعلم، نه تنها ساختار معنوی و تربیتی جامعه را از یورشهای بیگانه دور کرده و برابر اندیشه‌های جدید نوعی پایداری بوجود آوردند بلکه تا آنجا که امکان داشت موجب پیشرفت و ترقی علمی شدند (تکمیل، ۱۳۸۲: ۴۷). احترام به آموزگاران احترام

به ارزشهایی بود که میرفت تا از یاد برود، اما همه اینها در دوره اشکانیان احیا شد و به دوره‌های بعد نیز انتقال یافت. آموزش دینی همچنان توسط مغان انجام می‌شد و آموزشهای دیگر توسط آموزگاران و استادان مربوطه صورت می‌گرفت. ارزش کار آموزگار و احترام به او را میتوان در گاتها دید. در گات ۳۳ بند ۱۰ آمده است: «آموزگار بد، اوست که گفتار را تباه سازد و کسی که تبرزین بروی پیرو راستی کشد». همچنین درباره آموزگار خوب آمده است: «فروهرهای همه آموزگاران خوب را میستاییم» (دوستخواه، ۱۳۵۵: ۲۲۸).

آموزشگاههای اشکانی

پس از کانون خانواده، دومین کانون آموزش، آموزشگاهها بودند. در این دوره با برقراری آتشگاهها و آموزشگاهها، آتش زیر خاکستر آموزشهای دینی همچنان گرم ماند و بدین‌وسیله کانون آموزش دینی در سده‌های پایانی دوره اشکانیان رونق گرفت. در نیمه دوم فرمانروایی اشکانیان، آتشکده‌ها رونق یافتند و آموزش توسط مغان استحکام نسبی بدست آورد و برای گروههای اشراف و خاندانهای برگزیده نیز آموزشگاههایی برپا گردید (تکمیل، ۱۳۸۲: ۴۷). شاهزادگان و فرزندان نجبا، علاوه بر آموزشهای دینی و تعلیمات عمومی، آموزشهای خاصی نیز میدادند و این آموزشها مانند دوره هخامنشیان در مکانهای دولتی و در جایی آرام و ساکت صورت می‌گرفت.

آموزش دینی در عصر اشکانی

در دوره اشکانی شواهدی از اندیشه‌های مزدیسنانی دیده میشود، ضمن آنکه ایزدان و خدایان دیگر نیز پرستش می‌شده‌اند. آیین زرتشت و کیش مزدیسنا که دین پارتیان بود در نقاط دور از مرزهای کشور ایشان، مثلاً در پونت و کوماژن و ارمنستان رایج بود (پیگولوسکایا، ۱۳۴۵: ۵۹) اما در میان ایزدان و خدایان دیگر که مورد پرستش بودند، باید از «ایشتار» و «نانا» نام برد. ایشتار، الهه بابلی، تا زمان اشکانیان همچنان

مورد پرستش بود. نانا یا ننه که در اصل سومری است نیز بسیار مورد سپاس مردم بوده و پرستشگاه و املاکی در نساء داشته است (کالج، ۱۳۵۷: ۹۳). این اختلاط مذهبی و دینهای گوناگون در قلمرو اشکانی نشانه وجود آرایش مذهبی در این دوره است. وجود این خدایان گوناگون از نفوذ عمیق و متقابل و اختلاط عناصر ایرانی، بابلی، آرامی، سوری، مسیحی و یونانی حکایت میکند (پیگولوسکایا، ۱۳۴۵: ۵۹). میتوان گفت: بطور کلی برخورد اندیشه‌ها در قلمرو اشکانی به بسیاری از ادیان اجازه رشد داد و بردباری اشکانیان در امور دینی راه این شکوفایی را هموار کرد (کالج، ۱۳۵۷: ۶۲).

اما درباره آموزش دینی باید گفت که مغان همچنان مسئولیت امور دینی و آموزش دینی را برعهده داشتند؛ هرچند که آموزش دینی بدلیل سلطه مداوم سلوکیان دچار افت شده بود و در اندک زمانی که آنان در ایران نفوذ داشتند آموزش و پرورش دینی به سردی گرایید (حکمت، ۱۳۵۰: ۱۱۱). اشکانیان با تجدید بنای امور دینی، به تجدید امور در این وادی پرداختند. انباشته‌های فرهنگی و تربیتی دوره‌های پیشین هرچند نامکتوب اما بگونه‌ی در اندیشه‌ها و باورها و تکالیف مذهبی و اجتماعی اشکانیان پاسداری شد و به سلسله بعدی انتقال یافت. یگانگی و وحدت مردم موجب باروری ارزشهای اخلاقی از جمله قناعت، شجاعت، جوانمردی و سلحشوری شد. اما این وحدت و یگانگی در حقیقت بدلیل دست‌اندازیها و هجومهای همسایگان بدست آمد (تکمیل، ۱۳۸۲: ۵۱).

تربیت بدنی جوانان اشکانی

پارتیان قومی جنگجو و تیراندازانی ماهر بودند و نزد طوایف پارتی زندگی به تیر و کمان وابسته بود و با جنگ و شکار، زندگی‌شان بر پشت اسب میگذشت (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۳۱۹) و دشمنانشان نیز از آنان با افتخار یاد میکردند. بدین ترتیب برای مهارت در جنگ، تیراندازی و شکار احتیاج به تمرینات منظم بدنی و ورزشی بود.

ورزشهایی که باید از کودکی به آن میپرداختند عبارت بود از: سواری، تیراندازی، کشتی و شنا. ضمن آنکه تمامی این تمرینات ورزشی در ارتباط تنگاتنگ با رزم و آداب جنگ بود. اشکانیان ضمن حفظ آداب و رسوم و هدفهای اساسی عهد هخامنشی، برای ایجاد آمادگی لازم جنگی در میان مردم آموزشهای نظامی را در درجه اول اهمیت قرار داده بودند و بهمین سبب بود که اشکانیان را مردانی جنگی مینامیدند (حکمت، ۱۳۵۰: ۸۲).

مقاصد تربیتی دوره ساسانیان

حکومت ساسانیان بر پایه حکومت اشکانیان بنا گردید. در این دوره مانند ادوار گذشته جامعه به چهار گروه تقسیم شده بود: روحانیون، سپاهیان، دبیران و کشاورزان و صنعتگران. طبقه دبیران در این دوره اهمیت بسیاری یافت. اعضای هیچیک از طبقات اجازه ورود به طبقات دیگر را نداشتند مگر در موارد استثنایی که فرد باید شایستگی خود را در تمام مراحل متعدد نشان میداد (آروزمایی، ۱۳۹۳: ۲۹۷).

آنچه از اصول و اهداف تربیتی ساسانیان در دست است محدود به آموزش شاهزادگان و فرزندان نجبا و روحانیون و دبیران میشود. بازرگانان احتیاج به نوشتن و حساب کردن داشتند و تعلیمات آنان همین محدوده را دربرمیگرفت. اغلب دهقانان بیسواد بودند، اما بسیاری از شهرنشینان و بازرگان احتمالاً خواندن و نوشتن و حساب کردن را فرامیگرفتند. شاهزادگان باید برای یک زندگی سیاسی آماده میشدند؛ چنانکه از اندرز خسرو قبادان وردیگ پیداست نوشتن تعلیمات مذهبی و تربیت بدنی و تعلیم آموزشهای سیاسی و دبیری و آموزش موسیقی و هیئت و شطرنج و... از آموزشهای آسان بوده است.

اهداف تعلیمات شاهزادگان و نجبا (آموزش معمولی برای شاهزادگان) در وهله نخست برای ولیعهد بوده و تربیت او برای بدست گرفتن امور سلطنت و رهبری مردم بوده است.^(۳) اما علاوه بر تربیت شاهزادگان، دیگران را نیز دربرمیگرفت. اهداف آموزشی در زمان ساسانیان تنوع لازم

زمان خود را داشت. علم و دانش در آن روزگار شاخه‌های بسیاری پیدا کرد و بهمان نسبت، وظیفه آموزش و پرورش گسترش یافت. مردم عادی نیز آموزشهای خاص خود را میدیدند که شامل آموزشهای دینی و خواندن و نوشتن بود. هدف آموزشهای دینی که سهم بزرگی در عهد ساسانیان به خود اختصاص داده بود، کوشش در حفظ و نگهداری آئین بهی بود. اما اصرار در حفظ این آیین چه دلیلی داشت؟

در آن زمان که دوران ظهور و اشاعه عقاید دینی مختلف مانند مانوی، مزدکی، عیسوی و بودایی بود، از آن جهت که با شریعت زرتشت پیوندهای ملی و ناگسستنی دارند، ایرانیان به آموزش درک حقایق مذهب زرتشت و وظایف مربوط به آن اصرار میورزیدند و کودکان موظف بودند اصول آیین باستانی را بیاموزند و علاوه بر آموزه‌های دینی، خواندن و نوشتن هم جزو اهداف تربیتی ساسانیان بود.

یکی دیگر از اهداف این دوره، آموزش مهارتهای مربوط به حرفه‌ها و پیشه‌ها بود. از وجوه دیگر اهداف آموزش و پرورش عهد ساسانیان، آموزش مهارتهای هنری و فنی و لزوم دانستن آنها بود که در نتیجه بالا رفتن سطح دانش فنی و حرفه‌یی ضرورت مییافت و ایرانیان خود را موظف میدانستند دستکم یکی از فنون و هنرها را بیاموزند و این سنتی پایدار گردید (حکمت، ۱۳۵۰: ۸۲).

در جامعه طبقاتی آن روزگار، آموزش نیز طبقاتی بود. طبقات در دوره ساسانیان و نحوه تقسیم مشاغل و مناصب آنها همانند عهد هخامنشی بود، با این تفاوت که طبقه اسواران نیز پدید آمد و توجه به دبیران و طبقه شهریاران بسیار گردید (سلطانزاده، ۱۳۶۴: ۲۷). در این دوره از آنجایی که نوشتن اهمیت خاصی پیدا کرده بود، دبیری جزو مشاغل مهم بود. طبقه روحانیون دارای قدرت بسیار بودند و موبد موبدان دارای وضع و مقام و قدرتی بود که با شاه رقابت میکرد. در این دوران وضعیت طبقه بزرگان و روحانیون بگونه‌یی همواره خاص بود و این طبقه خواندن و نوشتن را از کودکی می‌آموختند، زیرا کارهای مربوط به

این دو طبقه به خواندن و نوشتن و سواد کافی احتیاج داشت (حکمت، ۱۳۵۰: ۱۳۹).

مراحل تربیتی در عصر ساسانی

در دوره ساسانیان خانواده رکن مهم و اساسی در پرورش کودکان بود، زیرا هنوز پیوندهای مذهبی در خانواده محکم بود و خانواده سعی میکرد از تمام کشمکشهای اجتماعی و سیاسی بدور باشد.

پرورش کودک در خانواده بر عهده مادر یا زنان (عمه، خاله و ...) خانواده بود. کودک در خانواده آداب و اصول مذهبی، کف نفس و بردباری را می‌آموخت و کوشش میکرد رفتارهای اولیای خود را سرمشق قرار دهد و همچنین با تحمل برخی سختیها و پستی و بلندیها در خانواده خود، می‌آموختند که چگونه وارد جامعه بزرگتر و دشوارتر گردند. آموزش عمومی که بیشتر شامل آموزش فرزندان نجبا، شاهزادگان و افرادی از این دست میشد، در سنین پنج تا هفت سالگی آغاز میگردد. آموزش همگانی و تعلیمات عمومی و مذهبی تا سن پانزده سالگی ادامه پیدا میکرد و کامل میشد. هر کس که به پانزده سالگی میرسید، آنگاه باید این چند چیز را میدانست که کیستم؟ و که را خویشم؟ و از کجا آمده‌ام؟ و باز به کجا شوم؟

پس از تعلیمات عمومی، آموزش خاص برای هر طبقه شروع میشد؛ آموزش حرفه‌ها و پیشه‌ها برای مردم عادی و آموزشهای خاص برای فرزندان اشراف‌زادگان تا آنها را برای مراحل بعدی زندگی آماده سازند.

کودکان ساسانی چه می‌آموختند؟

برنامه‌های آموزشگاهها چندگانه بود: بخشی از دروس همگانی بود، همچون به حافظه سپردن یشتها، هادخت نسک، بغان یسن، وندیداد، خواندن و نوشتن و آموزش نجوم. اما در جامعه طبقاتی ساسانیان، آموزش خاص برای طبقات خاص انجام میشد؛ چنانکه اشراف پس از فراگرفتن تعلیمات عمومی باید چوگان، شطرنج، شمشیربازی، سوارکاری، شکار، تیراندازی، کشتی و شنا می‌آموختند. در

مورد تعلیمات شاهزادگان و بزرگزادگان علاوه بر موارد گفته شده دروس دیگری نیز تدریس میشد و یکی از این تعلیمات خاص شاهزادگان، تعلیم موسیقی بود.

آموزگاران ساسانی

آموزگاران این دوره مغان و موبدان بودند که علاوه بر آموزشهای دینی برای عموم مردم بر علوم و فنون و آموزش مربوط به زمان خود تسلط داشتند. آموزگار بطور عام به کسی گفته میشد که نقش آموزش‌دهنده داشته باشد. بسبب گسترش علم و اندیشه‌های جدید، دامنه آموزشها در سطوح مختلف جامعه توسعه یافت و آموزشگران جدیدی نیز، افزون بر مغان و هیربدان، وارد پهنه آموزش شدند. تعلیمات علمی، ورزش، شطرنج و جز اینها توسط این گروه آموخته میشد.

آموزگاران برای تدریس به دانش‌آموزان باید دارای خصوصیات خاص میبودند. آموزشگران دارای «وجدان آموزشی، تبحر و کاردانی» بوده و طبق موازین و معیارهای مورد قبول باید با دلسوزی و دقت نظر و وظیفه‌شناسی کامل بکار میپرداختند و پس از آمادگی کامل از لحاظ علمی وارد دانشگاه میشدند. احترام آموزگاران نزد ایرانیان بسیار بود (تکمیل، ۱۳۸۲: ۵۷).

آموزشگاههای ساسانی

خانواده اولین کانون آموزش برای کودک بود و پس از آن آموزش در آتشکده‌ها ادامه پیدا میکرد که هم آموزش دینی بود و هم آموزشهای دیگر. اما توسعه شهرنشینی موجب ایجاد کانونهای آموزشی دیگری بنام مدرسه شد. در ضمن، ازدیاد ثروت و رفاه طبقه شهرنشین موجب شد نیازمندیهای آموزشی برای طبقه‌های خاص مطرح گردد. «آموزشگاهها در این عصر در آتشکده‌ها و گاه محلهایی در نزدیکی مراکز حکومتی قرار داشتند و دبیران و موبدان و فرزندان خانواده‌های سلطنتی در محلهای فوق تعلیمات لازم را فرامیگرفتند» (همان: ۵۷).

گسترش مدارس در شهرها، رنگ و بوی آموزشهای

دینی در شیوه آموزش آتشکده‌ها بیشتر شد و از آنجایی که تعداد مدارس و دانشگاهها در عهد ساسانی بسی فراوان و گسترده شد، آتشکده‌ها و دیگر مراکز دینی بیشتر به آموزش دینی پرداختند (حکمت، ۱۳۵۰: ۱۱۴).

آموزشهای دینی ساسانیان

در ایران عهد ساسانی کیش زرتشت بعنوان دین رسمی از حمایتهای مردم و دولت برخوردار بود. از اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، فقط قسمت قدیمی آن به قرن سوم میلادی رسید که روایات مختلفی از آن موجود بود.

تربیت بدنی در عصر ساسانی

پادشاهان ساسانی توجه خاص به ورزش داشتند و فرزندان نجیب‌زادگان و گروههای مرفه علاوه بر آموزشهای مذکور به چوگان، شطرنج، شمشیربازی، سوارکاری، شکار، تیراندازی و کشتی نیز مشغول بودند (تکمیل، ۱۳۸۲: ۵۸). ورزیده شدن در این ورزشها احتیاج به تعلیمات خاص داشت. شاهان ساسانی آموزشگاههای تربیت بدنی خاص برای اطفال، بزرگان و درباریان دایر کردند و شخصاً به امور این آموزشگاهها رسیدگی و نظارت میکردند (حکمت، ۱۳۵۰: ۲۹۱).

نتیجه‌گیری

تعلیم و تربیت همواره در حال تغییر و تحول بوده و تابع شرایط اجتماعی و سیاسی دوران خود بوده است اما همواره رشد رو به جلو داشته است. در این سیر، آموزش و پرورش در جامعه کهن ایرانی تا ورود اسلام به ایران، گاه درخشان و پرتألو و گاه آرام و ساکن بوده است.

تاریخ تابناک ایران در علوم و فنون بطور پیوسته سرشار از نوآوریها، تازه‌جوییها و سازندگیها بوده است. نفوذ عمیق تمدن ایرانی در تمدنها و فرهنگهای دیگر در هر دوره از تاریخ، نشان‌دهنده اصالت و ارزش عالی این جلوه‌هاست؛ چنانکه میتوان گفت ایران زمین همواره در شکل دادن و پیش بردن تمدن و فرهنگ جهانی سهم و



نقش برجسته‌یی داشته و در عین حال گذرگاهی برای گسترش و پخش تمدنهای دیگر و پذیرندهٔ جنبه‌های پرارزش فرهنگهای دیگر بوده است. همهٔ این ویژگیها و تجلیات بیگمان در سایه سنت آموزش و پرورش مناسب در این سرزمین شکل گرفته و امکانپذیر گشته است.

با بررسی تاریخ و آثار فنی و علمی ایران میتوان به این نتیجه رسید که روش آموزش و پرورش در ایران باستان، روشی انسانی و در عین حال موفق بوده است. برای زمان تحصیل و طول مدت آموزش در ایران باستان میتوان سه مرحله متفاوت قائل شد که به نسبت رشد قوای جسمانی، ذهنی، روحیات و خصایص ملی، اهداف و نیازهای اجتماعی متغیر بوده است:

مرحله اول؛ آموزش خانوادگی بود که طی آن مهمترین و اساسیترین شالوده تربیت و آموزش ایجاد میشد و مادر وظیفه سنگینی بعهده داشت.

مرحله دوم؛ آموزش عمومی بود که از هفت سالگی آغاز شده و تا پانزده سالگی ادامه می‌یافت.

مرحله سوم؛ آموزش اختصاصی بود که با بلوغ و رشد هیجانات در فرد مصادف بود. در این مرحله، استعدادها شناسایی شده و با توجه به استعداد فرد، رشته‌های تخصصی به او آموزش داده میشد.

دانش‌آموزان به سه گروه تقسیم میشدند: دانش‌آموزان خاص که شامل شاهزادگان و بزرگزادگان بودند و به آنان علوم سیاسی، جنگی و کشورداری آموخته میشد؛ دانش‌آموزان حرفه‌یی که شامل فرزندان مغان، هیربدان، موبدان، پیشه‌وران، اصناف و صنعتگران میشد و شغل، فن و حرفه پدر را به آنان می‌آموختند؛ دانش‌آموزان عمومی که فرزندان معلمان، کارمندان درباری و بازرگانان را شامل میشد و به آنان امور فرهنگی و اداری و اقتصادی آموزش داده میشد.

همچنین دانش‌آموزان به دو دسته پسران و دختران نیز تقسیم میشدند. دختران معمولاً مطالب نظری، هنری و خانه‌داری را می‌آموختند و اغلب سوارکاری، تیراندازی و جوگان نیز به آنان آموخته میشد.

نظام آموزش و پرورش در ایران، تا دوره ساسانیان کمابیش بهمین صورت ادامه یافت. روش تعلیم و تربیت در آن دوران شفاهی بود و حفظ کردن و به خاطر سپردن مطالب، مهمترین عنصر آن را تشکیل میداد. آموزش موضوعاتی چون تقویت نیروی بدنی، اخلاق، مناعت نفس، جوانمردی و سلحشوری، شرافت ملی و وطن‌پرستی، عمده‌ترین برنامه نظام آموزشی این دوران بود. در دوره ساسانیان برنامه تعلیم و تربیت شامل سه بخش دینی و اخلاقی، تربیت بدنی، خواندن و نوشتن و حساب کردن بود. در تعلیم و تربیت این دوره دو طریق معمول بود: اول آنکه حدود برنامه و مدت تحصیل تعیین میشد و اولیا در پرورش کودکان و انتخاب معلم و دستور تحصیل، آزاد بودند. دوم اینکه دولت در تمام عوامل تربیت دخالت داشت و با هدف مشخص، عقاید خاصی را به کودکان القاء میکرد. عقیده‌یی که به تمام کودکان تلقین میشد این بود که شاه به خواست خدا و به موهبت الهی بر تخت نشسته و نماینده خداوند بر روی زمین است و بر حسب اراده او کارهای کشور اداره میشود.

برنامه تعلیم و تربیت در ایران باستان را بطورکلی میتوان شامل سه قسمت عمده دانست:

➤ پرورش دینی و اخلاقی: از آنجا که آموزشهای اولیه بیشتر جنبه دینی داشت، ادیان را میتوان نخستین پایگاه آموزشی دانست که در زندگی روزمره نقش برجسته‌یی را ایفا میکردند و با زندگی فرهنگی مردم آمیخته بودند. از آنجا که در *اوستا* فصل مخصوصی به تربیت کودک و معلم و روحانی اختصاص یافته و در پندنامه بزرگمهر نیز از اهمیت آموزش دینی سخن بمیان آمده و هرکسی را موظف میداند که یک سوم شبانه‌روز را صرف تربیت دینی نماید، میتوان گفت در واقع یکی از مهمترین بخشهای برنامه آموزشی ایران باستان، پرورش دینی و اخلاقی بوده و این نوع آموزش بواقع رایجترین و همگانیترین نوع تعلیم بشمار میرفت که معمولاً در خانه و آتشکده انجام میپذیرفت.

➤ تربیت بدنی و آموزش نظامی: یکی از مهمترین

نوع تعلیم نوجوانان و جوانان را تشکیل میداد و هدف آن دفاع از مرزها و لشکرکشی، پرورش روحیهٔ سلحشوری و جنگاوری و حفظ وحدت ملی بود. برای تربیت بدنی، سوارکاری، تیراندازی، شکار، چوگان، ژوبین اندازی و شنا را می‌آموختند.

➤ تعلیم خواندن و نوشتن و حساب برای طبقات خاص: این دسته تعلیمات معمولاً فقط به عده معدودی آموخته میشد؛ همانند فرزندان بزرگان و نجبا و موبدان که معمولاً برای فرماندهی سپاه و حکمرانی و دادرسی و نگاهداری دفاتر دیوان و حساب و مالیات تربیت میشدند. در واقع میتوان گفت این مرحله از آموزش، فقط ویژه اشراف بوده است. از سوی دیگر، در این مرحله به تربیت ترجمه‌کنندگان زبانهای ملل مختلف نیز اقدام میشد و مطابق رأی فردوسی که با منابع تاریخ ایران باستان آشنا بوده است، سخنوری آموختن نیز در این مرحله همواره بخشی از تربیت شاهزادگان بود.

برغم ویژگیهای مثبتی که در روند آموزش و پرورش ایران باستان وجود داشته، متأسفانه این نظام آموزشی از محدودیتها یا معایبی نیز رنج میبرد. عمده‌ترین محدودیتها و معایب آموزش و پرورش در ایران باستان را میتوان باختصار چنین برشمرد:

– آموزش و پرورش در انحصار طبقه اعیان و اشراف و شاهزادگان بود.

– آموزش‌یافتگان سعی داشتند دانش و معلومات خویش را از مردم عادی مخفی دارند.

– در آموزش و پرورش، القاء عقیده و اندیشه حاکم بود که نتیجه‌اش فرمانبرداری مطلق و اطاعت کورکورانه در برابر افراد صاحب قدرت و منصب بود.

با مرور اهداف آموزشی در دوره‌های مختلف ایران باستان میتوان به این نتیجه رسید که دوران ماد، دوران ادغام مهاجران و بومیان بوده و جامعه منسجم شده و پدر و مادر در خانه تربیت دینی و شغلی فرزندان خود را انجام میدادند که بخش عمده آموزش و پرورش دینی بوده است.

دوران هخامنشیان دوره گسترده‌ی امپراتوری ایران از شرق تا غرب بود که برای اداره آن افرادی کارآمد و خستگی‌ناپذیر مورد نیاز بود؛ جنگاورانی دلیر و صنعتکارانی دقیق. آموزش دیانت زرتشتی بخش عمده آموزش این دوره بود که در آتشکده‌ها انجام میگرفت، ولی در کنار آن، آموزش عالی و حرفه‌های مختلف نیز رشد کرد. در این دوره علم و دانش و هنر و پیشه‌های مختلف همپای آموزش دینی بود.

دوران اسکندر سالهای سکونت و آموزش خاموش بود و آتشکده‌ها در سکوت، آموزش دینی مردم را دنبال میکردند.

دوران اشکانیان، دوران مردمان سختکوش و جنگجو بود که علاوه بر تعلیمات دین زرتشت هم در کسوت یک جنگجو، هم در کسوت یک کشاورز و صنعتگر آموزشهای بسیاری را فراگرفتند.

دوران ساسانیان، اوج شکوفایی علوم و هنر این سرزمین پیش از طلوع اسلام بود. وجهه مشخصه این دوران، آموزش مهارتهای فنی و هنری و لزوم دانستن آنها برای دست یافتن به بالاترین سطح دانش فنی و حرفه‌ای و علمی بود.

بطور کلی مطالعات نشان میدهد که آموزش در کهنترین دوران، از خانه شروع شده و در دوره‌های بعد هم در خانه و هم در مکانهای دیگر پیگیری شده است و بمرور زمان و بتناسب احوال و مصائب سیاسی و اجتماعی، گاهی رشد بسیار داشته و گاه سرکوب شده است.

پی‌نوشتها

۱. کسانی که اندیشه آنها دوستی است.
۲. فاصله میان دو سلسله هخامنشی و ساسانی، دوره توجه به فرهنگ یونانی.
۳. اگر به آنچه فردوسی از تربیت سیاوش گفته است دقت شود، این اهداف مشاهده میشود:
به رستم سپردش دل و دیده را
جهان جوی پور پسندیده را
تهمتن ببردش به زابلستان
نشستن گهی ساخت درگلستان

سواری و تیرو کمان و کمند (نظامی)
 همان باز و شاهین و یوز و شکار (شکار)
 ز داد و زه بیداد و تخت و کلاه (حقوق)
 سخن گفتن و رزم و راندن سپاه (رزم وفرماندهی)
 هنرها بیاموختش سر بسر
 بسی رنج برداشت کامد ببر
 سیاوش چنان شد که اندر جهان
 بمانند او کس نبود از جهان (فردوسی، ۱۳۸۱)

منابع

۱. آروزماتی، فریدون (۱۳۹۳) هنر ساسانی، تهران: پازینه.
۲. اجاق، محمد؛ واعظ شهرستانی، زینب (۱۳۹۲) «تعلیم و تربیت در ایران باستان»، فصلنامه تحقیقات روانشناختی، شماره ۵، ص ۵۲-۶۵.
۳. بویس، مری (۱۳۷۵) تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات توس.
۴. بیژنی، اسدالله (۱۳۵۰) سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، تهران: انتشارات ابن‌سینا.
۵. پیگولوسکایا، ن. و. (۱۳۴۵) شهرهای ایران در روزگار یارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. تکمیل، همایون ناصر (۱۳۸۲) نظامها و نهادهای آموزشی در ایران باستان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۷. حکمت، علیرضا (۱۳۵۰) آموزش و پرورش در ایران باستان، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی آموزشی.
۸. دوستخواه، جلیل (۱۳۵۵) اوستا نامه مینوی آئین زرتشت، تهران: انتشارات مروارید.
۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴) تاریخ مردم ایران کشمکش و قدرتها، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۰. سجادیه، نرگس؛ آزادمنش، سعید (۱۳۹۵) «زیرساخت مفهومی دوران کودکی در تطور تاریخ: بسوی مفهوم پردازشی اسلامی از کودکی»، مجله فلسفه تربیت، سال ۱، شماره ۱، ص ۱۴۰-۱۱۵.
۱۱. سلطان‌زاده، حسین (۱۳۶۴) تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون، تهران: انتشارات آگاه.
۱۲. فردوسی (۱۳۸۱) شاهنامه، تهران: انتشارات ققنوس.
۱۳. کالج، مالکوم (۱۳۷۵) پارتیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات سحر.
۱۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
۱۵. مجدفر، فاطمه (۱۳۸۲) جامعه‌شناسی عمومی، تهران: انتشارات شعاع.
۱۶. میری، نگین؛ جلالی، مریم (۱۳۹۵) «جلوه‌های کودک و کودکی در متون پهلوی و هنر ایران ساسانی»، مجله تاریخ ایران، دوره ۹، شماره ۲، ص ۱۷۴-۱۴۷.
۱۷. هرودوت (۱۳۵۸) تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: انتشارات وحید.